

Al - Jurjani's Theory Of Poetic Imagery.
Kamal Abu Deeb. ARIS and Phillips LTD,
England. 1979, 341p.

قرون چهارم و پنجم و ششم هجری، در تمدن اسلامی، اوج شکفتگی و خلاقیت فکری و فرهنگی مسلمانان است. در این سه قرن تقریباً نیمی از مجموعه نواغ تمدن اسلامی ظهور کرده اند، و اغراق نخواهد بود اگر یازده قرن دیگر را در یک طرف قرار دهیم و این سه قرن را در یک سوی دیگر: از محمد بن زکریای رازی در آغاز این عهد تا ابن سینا و بیرونی و خیام و معری و فردوسی و ناصر خسرو و غزالی و ابوالحسن عامری و مسکویه و ابوحیان و ابوسلیمان منطقی و دهها تن دیگر، در متن این دوره تاریخی. علل این شکفتگی هر چه باشد، مهمترین آن علل، بی هیچ گمان آزادی عقیده در محیطهای فرهنگی بوده است (دلیلش: ظهور رازی ها و خیام ها و معری ها، بی آنکه کسی مزاحم آنان شود). اگر آدام متر نام کتاب خود را، که درباره تاریخ تمدن و فرهنگ مسلمانان در قرن چهارم و پنجم است، رنسانس اسلامی نهاد بی جا و دور از حقیقت نیست.

عبدالقاهر جرجانی نیز یکی از چهره های درخشان همین عصر نهضت و رنسانس است که متأسفانه مثل بسیاری از بزرگان ما همچنان ناشناخته مانده است. در میان بخشهایی از معارف بشری که ایرانیان و مسلمانان در آن سهم قابل ملاحظه ای دارند، اگر بخواهیم در هر رشته ای یک تن را به عنوان چهره برجسته و استاد مطلق و مؤسس و مبدع معرفی کنیم، عبدالقاهر جرجانی را می توان مؤسس و نظریه پرداز بلاغت و صاحب اندیشه های نواین در حوزه مسائل علم الجمال دانست.

جرجانی در ایران، هیچ شناخته نیست. در کشورهای عربی نیز چندسالی است که تحقیقاتی در باب او انجام شده ولی هنوز چنانکه باید حق او ادا نشده است. نخستین کوششها برای احیای نام و تجدید یاد عبدالقاهر مقارن است با آغاز تجدید حیات فرهنگی مصر در قرن نوزدهم، و نخستین کسی که متوجه ارزشهای نهفته کارهای جرجانی شد مرحوم شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر بود و پس از او شاگردش سیدرشیدرضا. عبده ذهن طلاب اهر را متوجه اهمیت کار جرجانی کرد و به گفته رشیدرضا، این مسأله تأثیری آشکارا در خلاقیت ذهنی آنان داشت و آنان را از تنگنای «کتابهای سترون» بلاغت دوره های انحطاط فرهنگ اسلامی نجات بخشید.

نظر جرجانی در باب صور خیال

دکتر محمدرضا شفیعی کدکی

AL-JURJANI'S
THEORY OF
POETIC
IMAGERY

KAMAL
ABU DEEB

مداخل
در راسته
بلاغت
عربی

عربی به عنوان مؤسس نقد ادبی به شیوه علمی معرفی می‌کند)، با این همه یادآور می‌شود که هنوز نظریه جرجانی در باب «صور خیال» به طور عمیق مورد بررسی و نقد قرار نگرفته و به همین مناسبت است که او خود بدین کار کمر بسته است و در این کتاب می‌کوشد تا آرای جرجانی را به عنوان ناقدی که جنبه درونی (intrinsic)، به تعبیر رنه وِلک در نظریه ادبیات، یک اثر ادبی را در یک ساخت و نظام کلی مورد بررسی قرار می‌دهد، محل نقد و نظر قرار دهد.

پس از مقدمه مؤلف، کتاب با بخشی در باب زندگی و آثار جرجانی آغاز می‌شود و در این فصل مؤلف از مجموع اطلاعاتی که در باب جرجانی از منابع قدیم بازمانده، و متأسفانه در قیاس با مقام شامخ و ارجمند او بسیار اندک است، تصویری از زندگی و آثار او - چه آنها که انتسابشان به جرجانی مسلم است و چه آنها که در انتسابشان به وی جای تردید باقی است - ارائه می‌دهد که بسیار بهنجار و دور از حشو و زواید و مکررات است. آنگاه فصول اصلی کتاب آغاز می‌شود.

در فصل اول به تحلیل و نقد نظریه جرجانی در باب «نظم» می‌پردازد که شاید مهمترین نظریه بلاغی در فرهنگ اسلامی باشد و این نظریه به لحاظ اهمیتی که دارد و نیز به لحاظ مشابهت‌هایی که با بعضی آرای منتقدان و علمای جمال‌شناسی در عصر حاضر دارد، می‌تواند هنوز هم به تفصیل بیشتر و از دیدگاه‌های دیگر مورد نقد و بررسی قرار گیرد، هرچند تحقیقات دکتر ابودیب بسیار گسترده و دقیق انجام گرفته است.

شاید مطرح کردن خلاصه‌ای از «نظریه نظم» جرجانی در این فرصت کوتاه به نوعی سبب گمراهی اذهان خوانندگان شود و سبب شود که نتوانند به اهمیت آن توجه کنند، اما اشاره‌ای گذرا چندان هم بی‌جا نخواهد بود. می‌دانید که در تمدن اسلامی، به مناسبت مسأله اعجاز قرآن، از همان قرون اولیه بحث‌های بسیاری وجود داشته و متفکران ما هر کدام به گونه‌ای به تأمل در باب آرای بلاغت پرداخته‌اند، اما بینش همه آنها متوجه «جزء» یا کوچکترین واحد و به تعبیر خودشان «مفردات» یک اثر ادبی بوده است. همیشه در بحث از زیبایی یک اثر از داشتن بینش عام و شامل (total) نسبت به آن محروم بوده‌اند و به تأمل در باب مفردات و اجزای آن می‌پرداخته‌اند، بی‌آنکه بدانند زیبایی یک اثر در ترکیب و نظامی است که اجزای آن اثر در ارتباط با یکدیگر، و در طرح کلی ساختمان (structure) آن دارند. چیزی که علم الجمال معاصر و نقد ادبی جدید (هم در جمال‌شناسی بورژوازی و هم در جمال‌شناسی

ما در ایران همیشه نام جرجانی را از استادان خود می‌شنیدیم و متأسفانه تدریس بلاغت در مدارس ما، در طول هفت هشت قرن اخیر، چندان «کلام زده» و در جدول استدلال‌های تفتازانی و خطیب قزوینی به حدی از حوزه خلاقیت و بینش جمال‌شناسی به دور افتاده بوده است که جز گاهی، آن هم از طریق کتابهای متأخران، بخصوص تفتازانی، نامی از جرجانی شنیده نشده است، تا آنجا که به گفته هلموت ریتر «مجموعه آنچه مسلمانان تحصیل کرده درباره بلاغت می‌دانند از حدود تلخیص المفتاح خطیب قزوینی فراتر نمی‌رود.» در حوزه‌های طلبگی هم او را غالباً به عنوان کسی که عمل‌های نحوی را تا صد حساب کرده است می‌شناسند، آن هم به برکت این بیت از عوامل منظومه، که طلاب در همان چند روز اول تحصیلات طلبگی به حفظ کردن آن می‌پرداختند:

«عامل اندر نحو صد باشد» چنین فرموده است

شیخ عبدالقاهر جرجانی، آن مرد خدا

بی‌آنکه بدانند «این مرد خدا» که بوده است و در چه روزگاری زیسته و چه کتابهایی داشته و حرف و سخن ابداعی او چیست؟ (البته، لایحقی علیک که دیگر بزرگان نیز سرنوشتی بهتر از او نداشتند و ندارند.)

نظریه جرجانی در باب صور خیال تألیف دکتر کمال ابودیب، از شاعران و منتقدان جوان عرب، که رساله دکتری او در دانشگاه آکسفورد انگلستان بوده است، یکی از بهترین سرمشقها برای کسانی است که این روزها می‌خواهند به بازخوانی یا احیای میراث فرهنگی اسلام و ایران بپردازند. در این کتاب مؤلف توانسته است با روش علمی و احاطه بر جوانب کار، چهره جرجانی را به درستی و روشنی معرفی کند و احترام و اعجاب خواننده را نسبت به او برانگیزد.

مؤلف در مقدمه کتاب از تأثیری که بازخوانی آثار جرجانی در حوزه نقد ادبی معاصر در کشورهای عربی و به خصوص در آرای ناقدان برجسته عرب قرن بیستم، از قبیل محمد مندور و مازنی، داشته است سخن می‌گوید و به معرفی اهم کارهایی که در باب جرجانی شده است می‌پردازد - از جمله کارهای خوب و ارزشمند دکتر احسان عباس و بدوی و سیدقطب (که شخص اخیر اصول نقد ادبی خویش را به روان جرجانی تقدیم کرده و او را در زبان

مارکسیستی) توجه بسیاری به آن دارد. در میان متفکران اسلامی و فلاسفه جمال در ایران و اسلام، تنها عبدالقاهر جرجانی است که با ذهن زیبایی‌شناس و عمیق خویش اصول «نظریه نظم» را پایه‌ریزی کرده و خود به تحلیل و توضیح در باب آن پرداخته است، به حدی که اخلاف او با همه بهره‌هایی که از آرای او گرفته‌اند، نتوانسته‌اند چیز مهمی بر مجموع میراث گرانبهای او بیفزایند. شاید زمخشری به عنوان کسی که نظریه نظم او را به صورت عملی (practical) در مورد بعضی آیات قرآن به اصطلاح امروزیان «پیاده کرده» یا به تطبیق آن نظریه پرداخته، به لحاظی بتواند تکمیل‌کننده آرای او به شمار آید وگرنه در حد تأسیس نظریه و توضیح در باب آن، کار عبدالقاهر از چنان کمال و استحکامی برخوردار است که هیچ اثر دیگری را با آن نمی‌توان مقایسه کرد.

یک نکته هم در همینجا گفتنی است که این نظریه نظم عبدالقاهر بیشتر از طریق تفسیر کشف زمخشری در میان مسلمانان شیوع یافته و آن همه دلبستگی حافظ به «کشف کشف» به علت راز و رمزهای بلاغی است که از آن کتاب، و در حقیقت غیر مستقیم از عبدالقاهر جرجانی، آموخته است. و باز در همینجا این نکته را ناگفته نگذارم که به عقیده این جانب تأثیرپذیری حافظ از قرآن از رهگذر همین نظریه نظم و از طریق تفسیر کشف زمخشری بوده است. یادآوری یک نکته دیگر هم ضرور می‌نماید و آن اینکه حافظ اوج هنر خود را «نظم» می‌خواند و فردوسی هم در سراسر اثر عظیم خویش آن را «نظم» معرفی می‌کند، و این دو بزرگ با به کار بردن این اصطلاح، احتمالاً، توجه خود را به اهمیت ترکیب و ساخت (structure) در هنر، نشان داده‌اند. البته مفهوم نظم در نظر فردوسی جنبه عمودی و افقی بیشتری دارد که در شعر حافظ جنبه افقی دارد و این به خصلتهای طبیعی دو نوع (ژانر) شعری آنان که حماسه و غناست، باز می‌گردد. بگذریم، و به اصل مطلب که معرفی کتاب ابودیب است بپردازیم.

مؤلف، نظریه نظم جرجانی را اوج تحقیقات بلاغی در فرهنگ اسلامی (به تعبیر او: عربی) می‌داند و این سخنی است درست و بجا و هم در این فصل از کوششهایی که قبل از وی در شناخت و معرفی جرجانی و نظریه نظم او شده است یاد می‌کند؛ از جمله نظریه محمد مندور ناقد پیشرو مصری را که در حدود چهل سال قبل دستاوردهای جرجانی را با آخرین نظریات زبانشناسی اوایل این قرن، از قبیل آرای دوسوسور و موله، مقایسه کرده است و پس از او از کوششی که عشمادی در مقایسه آرای ای.ا. ریچاردز و جرجانی کرده است و به این نتیجه رسیده است که ملاحظات

ریچاردز چیزی نیست جز تکرار آرای عبدالقاهر.

مؤلف این نکته را به درستی یادآور می‌شود که نظریه نظم جرجانی بخشی از یک نظریه عام معنایی یا دلالتی است که وی تمام کوشش خود را، در هر دو کتاب دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه، متوجه آن ساخته است تا نشان دهد که مباحث ناقدان نسلهای پیشین در بحث دراز دامن «اهمیت لفظ یا اهمیت معنی؟» مباحثی بوج و بی‌معنی است، و هیچ کدام از ناقدانی که در دو سوی این بحث قرار دارند به حقیقت دست نیافته‌اند؛ حقیقت چیز دیگر است و آن اینکه خاستگاه زیبایی سیستم یا نظامی است که از ترکیب اجزای خاص زبانی و معنایی در کنار یکدیگر به وجود می‌آید. مؤلف در دنبال این نتیجه‌گیری به این مسأله می‌پردازد که جرجانی برای توضیح و تبیین این نظریه به تحلیل‌های نفسانی و کاوشهای روانی بدیعی دست می‌زند و در جای دیگر آن آراء را با آخرین کاوشهای روانشناسی علمای بزرگ از قبیل L. S. Vygotsky مقایسه می‌کند.

قبل از آنکه به بحث آن بپردازیم این نکته را تکمیل کنیم که مؤلف به درستی تشخیص داده که نظریه نظم جرجانی از این عقیده او سرچشمه گرفته است که وظیفه کلام (discourse) بیان شناخت یا معرفت انسان است و اظهار مافی الضمیر آدمی. در نتیجه بهترین کلام آن است که به نوع بهتری بتواند عهده‌دار این وظیفه شود و توفیق یا عدم توفیق در ادای این وظیفه هیچ ارتباطی به مجرد الفاظ ندارد. جرجانی در توضیح این مطلب می‌گوید اگر کسی یک بیت شعر را بردارد و نظام کلمات را در آن به هم بریزد، چیزی جز مجموعه‌ای از کلمات (که هیچ معنای محصلی ندارد) باقی نخواهد ماند. مؤلف در اینجا به مقایسه این سخن جرجانی با بنیامین لی ورف (B. Lee Whorf) که از صاحب‌نظران طراز اول عصر حاضر و پیشروان مطالعات جدید در خصوص زبان است می‌پردازد، آنجا که می‌گوید: «معنی حاصل کلمات یا تکواژها (morphemes) نیست، بلکه محصول طرح ارتباطی میان تکواژهاست.»

آراء عبدالقاهر بویژه در شیوه عرضه داشت غالباً تطبیقی مؤلف، چندان تفکرانگیز است که اگر محدودیت مجال نبود، دلم می‌خواست تمام کتاب را صفحه به صفحه برای خوانندگان بازگو کنم، دریغ!

در فصل دوم مؤلف به تحلیل نظریه جرجانی در باب ماهیت و وظیفه صور خیال (poetic image) و به تطبیق آرای او با آرای ناقدان بزرگ عصر حاضر می‌پردازد. در این فصل نیز اندیشه‌های بدیع جرجانی بخصوص در روش تطبیقی مؤلف، جلوه و جمال

بیشتری به خود می‌گیرد. در این فصل مشابهت را به عنوان عامل بنیادی در خلق تصاویر مورد بحث قرار می‌دهد و رأی جرجانی را با نظر از راباوند و مک‌لیش و وردز ورث، در این باب، مقایسه می‌کند که گفتار پاوند، در حقیقت همان عقیده جرجانی است که اساس تصور بر وحدت بخشیدن اموری است که در جهان خارج در وضعی متضاد یکدیگر قرار دارند. در همین فصل، در بحث از «تصویر و معنی» به یکی از ظریفترین تعبیرات جرجانی که در نقد ادبی عرب (و شاید زبانهای دیگر هم) بی سابقه باشد اشاره می‌کند و آن مسأله «معنی معنی» است.

در بحث از وظیفه تصویر، بدون توجه به مسأله «معنی» و «معنی معنی» نمی‌توان موضوع را کاملاً روشن کرد. مثلاً در فارسی وقتی می‌گوییم: «هرچه باشد من یک پیرهن بیشتر از تو پاره کرده‌ام» این يك «معنی» دارد که همان پاره کردن پیراهن است و دیگری «معنی معنی» است که: «من از تو تجربه بیشتری دارم و بهتر می‌فهمم.» در هر کنایه‌ای «معنی معنی» است که مقام اصلی را در ارائه مقصود به مخاطب عهده دار می‌شود. در دیگر انواع تصویر نیز چنین است؛ یعنی مکانیسم تصویر را «معنی معنی» تشکیل می‌دهد.

در دنبال این بحث، از جنبه حسی تصویر و پس از آن، به طور خاص از عامل «رؤیت» و «ابصار» در طبیعت تصویر سخن می‌گوید که چگونه جرجانی در مسأله تمثیل تکیه و تأکید خویش را متوجه جنبه بصری تصویر (the visual nature of the image) می‌کند و به اهمیت این مسأله در نقد ادبی قرن بیستم بویژه در آثار تصویرگرایان (imagists) می‌پردازد.

به يك نکته دیگر از نکاتی که جرجانی در باب تصویر، بخصوص استعاره، یادآور شده است اشارت کنیم و این فصل را به پایان بریم. جرجانی می‌گوید: استعاره به اعتبار استعاره بودنش هیچ اهمیت ندارد، اهمیت آن در ترکیب هنری کار شاعر و ادیب است که آن را زنده می‌کند و جان می‌بخشد. همان کاری که حافظ با تمام تصاویر شاعران قبل از خود کرده و از این لحاظ در دیوان حافظ ۹۷ درصد تصاویر از آن دیگران است که او در «نظم» خویش آنها را ابدیت بخشیده است، وگرنه «داس مه‌نو» و «مزرع سبز فلک» قرن‌ها قبل از حافظ در شعر فارسی سابقه داشته است. در اینجا تصور می‌کنم که مقایسه نظر جرجانی با آرای بعضی از صورتگرایان روس بسیار بجا بود که دکتر ابودیب بدان نپرداخته است.

فصل سوم کتاب به تحقیق درازدانی در باب «وجه شبه»

اختصاص یافته و مؤلف به تحلیل عوامل گوناگونی که در آن سهم‌اند پرداخته است. ارزش این فصل نیز بیشتر به جنبه‌های تطبیقی آن است بخصوص در بحث از نظریه تصویرگرایان در عصر جدید. فصل چهارم به شکلهای تصویر به عنوان فعالیت‌های تخیل اختصاص یافته و در فصل پنجم نظریه استعاره جرجانی با دقتی عالمانه و تطبیقی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در فصل ششم مسأله برخورد با تصویر از دیدگاه زبانشناسی مطرح است و در فصل هفتم همین موضوع (یعنی تصویر) از دیدگاه روانشناسی مورد بحث قرار گرفته است و در هر دو فصل مؤلف آرای جرجانی را با آرای صاحب‌نظران اروپایی در این زمینه‌ها سنجیده است. در فصل هشتم که آخرین فصل کتاب است ارتباط جرجانی با پیشینیان او، بویژه تأثیر کارهای ارسطو در آرای او مورد نقد و بررسی قرار گرفته و این موضوعی است که ناقدان دیگری نیز قبل از مؤلف در باب آن بحث‌های بسیار داشته‌اند و در صدر تمام آنان باید از دکتر طه حسین یاد کرد.

بر روی هم، در این کتاب، سعی مؤلف بر این است که نشان دهد آرای عبدالقاهر در حوزه نقد ادبی و نظریه صور خیال چندان بدیع و منسجم است که در فرهنگ اروپایی نیز (تا همین اواخر، یعنی دو سه دهه قبل) با چنان دقت و وسعتی که جرجانی به آن پرداخته بوده مورد توجه قرار نگرفته است.

بر روی هم کتاب دکتر ابودیب، تا آنجا که من اطلاع دارم، بهترین کتابی است که تا کنون در باب جرجانی نوشته شده است و می‌توانم بگویم یکی از بهترین کوشش‌هایی است که در معرفی یکی از چهره‌های برجسته فرهنگ اسلام و ایران تا کنون در جهان انجام شده است. کاش این کتاب به فارسی ترجمه شود تا فضیلتی «بَلَقُونِي» (به قول مرحوم مجرم) نوشتن تز دکتری در رشته‌های مربوط به ادبیات را بیاموزند. و يك نکته را هم همینجا بگویم که برجستگی کار دکتر ابودیب، علاوه بر ذوق خاص و مدرنیسم ذاتی او (که هم در شعر و هم در مطالعات ادیبش گاهی به ماورای مدرنیسم می‌کنند، و من این را در بحث‌های خصوصی خودم با او، بارها متذکر شدم) حاصل تنوع مطالعات اوست در مباحث زبانشناسی مدرن و فلسفه معاصر و شعر مدرن غرب و بویژه مطالعه وسیع در نقد ادبی معاصر فرنگ، تا کسی خیال نکند با صرف خواندن دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه و مراجعه به جامع الشواهد و منتهی الارب می‌توان چنین کتابی فراهم آورد، چو این روزها چنین توهمهایی در اذهان ما دارد شکل می‌گیرد، این یادآوری را ضرور دانستم.